خراسان روزنامه صبح ایران
شنبه اول مهر ۱۳۹۶ . ۲ محرم ۱۴۳۹ . شماره ۱۹۶۴۱

پلاک غربت

۷ خاطره رهبر انقلاب از ۸ سال دفاع مقدس



همزمان با هفته دفاع مقدس، مروری می کنیم بر خی از خاطرات رهبر معظم انقلاب را از سال های حماسه، سال هایی که اهمیت آن بار ها و بار ها در کلام ایشان بیان شده است و نمونه آن، بخشی از بیانات ایشان در خرداد ماه امسال است که در مراسم شب خاطره دفاع مقدس ایراد شد: به اعتقاد بنده، این جنگ - این دفاع مقدّس - در کنار خسارات اتی که برای ما داشت، فواید و منافع بزرگی هم داشت؛ این منافع، به مراتب بزرگ تر و بیشتر از آن خسارات است. خسارت های ما در آن جا عبارت بود از خسارت های انسانی و مادّی، یعنی جوان هایی را از دست دادیم، خانواده هایی عزیزانشان را از دست دادند، همه مان برای جوان ها داغ دار شدیم و خسارات مادّی پیش آمد، کشور از لحاظ ظواهر سازندگی یک مقداری در یک برهه ای عقب افتادگی پیدا کرد؛ این ها خسارات جنگ بود. همه جنگ ها این جور خساراتی دارد. لکن منافع جنگ، منافع بلند مدّت بود؛ منافع ماندگار بود. البتّه منافع کوتاه مدّت و منافع نزدیک هم داشت. یکی از بزرگ ترین فواید این جنگ هشت ساله و دفاع هشت ساله، حفظ و تقویت روحیه انقلاب و حرکت، در نسل جوان ما و در جامعه ما بود. اگر چنان چه این حرکت جهادی و فداکارانه به وجود نمی آمد، روحیه انقلابی در آن اوایل که هنوز عمق زیادی هم پیدا نکرده بود، در معرض تطاول قرار می گرفت. بله، امام بزرگوار حضور داشت و شخصیّت ایشان یک شخصیّتی بود که خیلی از چیزها را تضمین می کرد؛ لکن خطرات، خطرات سنگینی بود؛ روحیه انقلابی قطعاً در معرض تهدید قرار می گرفت. انقلاب با حضور در صحنه دفاع مقدّس، ماندگار شد. یک فایده دیگر این بود که ما این فکر و اندیشه دفاع از هویّت ملّی و هویّت دینی و انقلابی را - که بارها گفته ایم و شنیده ایم و نقل کرده ایم که خدای متعال کمک می کند و انسان ها را در [برابر] عوایق و موانعی که در راه حق وجود دارد، پیروز می کند - یک بار دیگر خودمان تجربه کردیم؛ این خیلی مهم است....

بیانات در مراسم شب خاطره دفاع مقدس ۱۳۹۶/۰۳/۰۳

زنی که تمام هستی‌اش را به جبهه فرستاده بود

من در سفر همدان که در دو سه روز، سه چهار روز قبل بودم، بعد از آن که سخنرانی کردم و آمدم، یک نامه‌ای به من دادند از یک خانمی که یک تکه‌هایی از این نامه را گفتم برای شما بخوانم. این‌ها نمونه‌های بسیار ظریفِ استثنائی است در تاریخ. البته خوشبختانه در روزگار ما این‌ها استثنائی نیست، اما در تاریخ حقیقتا استثنائی است. این خانم [در نامه] بعد از آن که اظهار ارادت فراوانی به امام و به مسئولین کردند و می گویند همسرم و پسرهایم در جبهه بودند و خواهند بود؛ اظهار شرمندگی کردند که خودشان نمی‌توانند - این خانم - در جبهه شرکت بکنند. بعد می گویند که من دو عدد انگشتر ناقابل که تمامی زینت من است و مقداری پول که ماه‌ها آن را جمع کردم و می خواستم برای بچه‌هایم لباس گرم زمستانی بگیرم - که نیاز داشتند - ولی شرم دارم که امام عزیزم ۵۰ رزمنده را در سه ماه خرج دهد، من هم باید همین‌ها را که هستی و مالم هست بدهم برای رزمندگان. بعد یک مقداری اظهار شرمندگی از این که این‌ها کم است و - این خانم - دلش می‌خواهد که خودش هم بتواند در میدان جنگ حضور پیدا کند. نامه را تمام کرده بعد دخترِ همین خانم در پایان نامه او نوشته بود که وقتی دیدم مادرم آن دو قطعه انگشتر دست خود را برای لباس زمستانی برادرهایم نیاز دارد ولی ترجیح می‌دهد که آن را تقدیم رزمندگان کند، من نتوانستم ساکت بمانم و انگشتری که مدت‌ها بود با پول خودم تهیه کرده بودم با پول ناچیزی که جمع کردم تقدیم می کنم. یک مقداری پول، چند تا انگشتر این مادر و دختر که از وضعشان هم پیداست که زندگی متوسطی دارند، در راه خدا دارند می دهند یک چنین نمونه‌هایی را انسان دارد می‌بیند. نامه دیگری، باز بود که کسی دو تا فرزندش در جبهه به شهادت رسیدند، او ۱۰ هزار تومان داشته که مال این بچه‌هایش بوده، این را رفته به حساب ریخته و قبضش را برای ما فرستاده و نمونه‌های فراوانی از این قبیل، که این نشان دهنده همان ایمان و اخلاصی است که در بین مردم هست و ما کاملا به این حرکت جدیدی که شروع کردند مردم عزیز ما امیدواریم و می دانیم که با همین همت‌های بلند هست که مشکلات بزرگ از جمله این مشکل حل خواهد شد.

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۰۸/۲۹



عملیات شناسایی با شهید چمران

می‌رفتیم برای شناسایی؛ در منطقه‌ای که معروف به «دبّ حردان» است؛ دب حردان در غرب اهواز واقع است. ما این دفعه از طرف شمال می خواستیم برویم، از جاده‌ای که می‌رود طرف سوسنگرد، از وسط جاده یک راهی بود آمدیم آن جا و بچه‌ها در آن جا، مواضع خمپاره مستقر کرده بودند و ما هم داشتیم می‌آمدیم برویم طرف دب حردان، شناسایی کنیم ببینیم دشمن کجاهاست، چه جوری است. چون مهم بود، خود دکتر چمران متقبل شده بود که این شناسایی را انجام بدهد، من هم بودم، یک عده هم از بچه‌ها بودند. آمدیم به یک نقطه‌ای رسیدیم، بچه‌ها تقسیم شدند به چند قسمت که بروند از طرف‌های چپ و راست و روبه‌رو شناسایی کنند. آن عده‌ای که روبه‌رو رفته بودند با دستپاچگی آمدند و گفتند چند تا نفر بر عراقی آمده این جا و حالا یا برای شناسایی آمدند یا این که ما‌ها را دیده‌اند و آمده‌اند که ما را بگیرند که احتمال اسارت و این چیزها بود. دکتر دید که این‌ها آرپی جی ندارند. چند تا آرپی جی‌دار را فرستاد، بعد هم خودش نتوانست آرام بگیرد. گفت من هم می‌روم. من هم می خواستم بروم نگذاشت، گفت نه شما نیا، هر چه اصرار کردم نگذاشت بروم، گفت شما همین جا باشید تا ما برگردیم. البته می شنیدیم صدای نفربر را، این جور خیال می کنم که خیلی دور نبود، چند صد متری مثلاً فاصله داشت. دکتر و این‌ها رفتند، ما هم نشستیم با چند تا از بچه‌ها، البته ما هم آرپی جی‌زن داشتیم و سلاح انفرادی هم داشتیم؛ ژ۳ و کلاشینکف. نشسته بودیم منتظر که ببینیم اگر آن‌ها احتیاج به کمک داشتند برویم جلو، اگر هم برگشتند که برگردیم عقب. در همین حین دیدیم که دور و بر ما را دارند با توپ خانه می کوبند. اتفاقاً زیر یک درختی نشسته بودیم، چون هوا هم گرم بود زیر یک درختی نشسته بودیم که سایه باشد، داشتند همان درخت را که یک گرایی محسوب می‌شد خودش، یک نشانی محسوب می‌شد آن جا را داشتند می کوبیدند. ما قدری در از کشیدیم و خودمان را محافظت می کردیم، بعد دیدیم نه این جا را سخت دارند می کوبند، گفتیم برویم آن طرف‌تر یک خرده، ببینیم چه می‌شود باز هم می کوبند یا نه. بنا کردیم با حالت خنده به سرعت خودمان را کشیدیم عقب، در همین حین البته چند تا توپ زدند که ما خوابیدیم؛ خب من دقیقاً یادم است واقعاً لطف خدا بود که این‌ها به ما اصابت نمی کرد. همین طور که در از کشیده بودیم اطراف ما این ترکش‌های خمپاره می خورد زمین؛ تَرَک تَرَک تَرَک من می شنیدم صدایش را. حتی یک جوی آبی نزدیکمان بود، می‌ریخت توی آب؛ تک تک همچین پشت سر هم می‌ریخت توی آب، داغ بود، جسم آهن داغی که خب توی آب بخورد یک صدایی می کند. یک مقداری که عقب رفتیم دیدیم همان نقطه‌ای که ما نشسته بودیم - که درخت بود و این‌ها - همان نقطه را، دقیقاً همان نقطه را زدند که اگر ما آن جا بودیم این گلوله توپ می خورد وسط جمع مثلاً شش، هفت نفری ما و لابد یک چند تا شهید داشتیم. غرض سعادت شهادت نداشتیم یا سعادت زنده ماندن داشتیم.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۶





ا... اکبر میرزا جواد آقا تهرانی پای خمپاره‌انداز

گاهی یک روحانی مسن و پیرمرد، اثرش از روحانی جوان بیشتر است. یکی از علمای محترم مشهد، از مسنّین علمای مشهد که حتما اغلب آقایان می شناسند، آقای حاج‌میرزا جواد آقای تهرانی، مرد ملّا، پیرمرد پشت خمیده با عصا، ایشان چند بار جبهه رفته. یک بار ایشان از جبهه برگشتند آمدند تهران، می رفتند مشهد، با بنده ملاقات کردند؛ خدمت امام رسیدند. به من گفتند که من وقتی رفتم جبهه، دیدم بچه‌ها من را به چشم یک پیرمرد نگاه می کنند، گفتم نخیر از من هم کار بر می آید. بعد به من گفتند که پس شما پای خمپاره بیایید، آقای آقامیرزا جواد آقا را بردند پای خمپاره. ایشان گلوله خمپاره را می انداختند توی خمپاره و پرتاب می‌شد و می خورد به دشمن. خب خمپاره‌انداز، خوب است دیگر. خمپاره‌زنی، یک کار رزمی، شما ببینید چقدر در روحیه این جوان‌ها اثر می کند، چه جانی به این‌ها می دهد. آن جوانی که می بیند این پیرمرد ۸۰ ساله با محاسن سفید، پشت خمیده، عصا به دست آمده پای خمپاره ایستاده و خمپاره می‌زند، این جوان دیگر ممکن نیست که از مقابل دشمن برگردد عقب و احساس ترس بکند. آقایانی که بودند می دانند دیگر، چون خمپاره صدا دارد و معمولاً آن کسی که خودش خمپاره را می انداز د سرش را می برد عقب و گوش‌ها را می گیرد، ایشان می گفت خمپاره را که می‌زدم، برای این که صدای خمپاره توی گوشم نپیچد، وقتی گلوله خمپاره می خواست بیرون بیاید فریاد می‌زدم ا... اکبر. منظره را مجسم کنید یک پیرمرد عالم محاسن سفیدی، پای خمپاره ایستاده هی خمپاره می‌زند، هی می گوید ا... اکبر.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۶/۰۸/۲۶

امداد غیبی یعنی یک تیپ مقابل دو لشکر

می دانید که یکی از امدادهای الهی در جنگ‌های رسول اکرم (ص) این بوده که نیروهای دشمن را در چشم سپاهیان اسلام، کم جلوه می داده «اذا التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم» در قرآن است، شما را در چشم آن‌ها زیاد نشان می دهیم، آن‌ها را در چشم شما کم نشان می دهیم. می دانید روحیه، یکی از اساسی‌ترین عناصر رزم است دیگر، اگر روحیه نباشد، هر چی هم عدد زیاد باشد، فایده‌ای ندارد و این روحیه ایجاد می کند. من این را در جنگ احساس کردم.

من حالا عیب ندارد این را بگویم: یک وقتی در مقابل دو لشکر و نیم عراقی در غرب اهواز ما فقط یک تیپ داشتیم، آن هم یک تیپی که استعدادش به قدر یک گردان هم نبود! عراقی‌ها از ترس این تیپ جلو نمی‌آمدند، عراقی‌ها تا ۲۰ کیلومتری اهواز تقریباً آمدند، چرا جلوتر نیامدند؟ از چی می‌ترسیدند؟ از یک تیپی که آن جا توی زمین فرورفته و سنگر کنده و مستقر شده بود. این تیپ را وقتی ما می‌رفتیم می‌دیدیم، واقعاً دلمان می سوخت که نیروهای ما چقدر کم‌اند. یک تیپ ضعیفی بود که اولش استعداد آن در حدیک گردان بود. و حالا اگر بگویم که این تیپ چند تا تانک داشت؛ واقعاً هر شنونده‌ای تعجب خواهد کرد. یک تیپ بی استعداد ضعیف از لحاظ تجهیزات و از لحاظ نفرات، عمدتاً از لحاظ تجهیزات زرهی، این تیپ، دو تا لشکر را جلوی خودش معطل کرده بود. به فاصله دو، سه کیلومتری همین تیپ، دُبّ حردان معروف که مدت‌ها اسمش سرزبان‌ها بود و لابد شنیدید که بعد هم ما آن را گرفتیم، یعنی نیروهای اسلام گرفتند دبّ حردان را. آن دبّ حردان معروف مرکز نیروهای عراقی بود، دو لشکر و نیم نیروی عراقی آن جا گسترش یافته بود و نیروهای ما این قدر بود. این‌ها از ترس همان یک تیپ، جلو نمی‌آمدند. ببینید در چشم آن‌ها ما زیاد می‌شویم. در عوض بچه‌های ما، یک تیم‌های کوچکِ مثلاً ۵۰ نفری، ۶۰ نفری تشکیل می دادند از نیروهای داوطلب یا سپاه یا مخلوطی از داوطلب، سپاه، گاهی هم ارتشی‌ها، و این‌ها می‌رفتند، نفوذ می کردند در داخل دشمن، در دل دریای دشمن، واقعاً دریایی از دشمن بود، نفوذ می کردند، ضربه می‌زدند، چند تا تانک می‌زدند و برمی گشتند. این ناشی از این بود که دشمن را کم، کوچک و ضعیف می شمردند و جرئت می کردند بروند طرفشان. این یک امداد غیبی است دیگر، که من این را خودم مشاهده کردم. یعنی این کم دیدن آن‌ها [یعنی عراقی‌ها] و زیاد نمودن ما به آن‌ها یک لطف الهی بود. البته این لطف را من ناشی از توجهات نیروهای ما می دانم. همان وقت من در نماز جمعه بارها یاد کرده بودم از کسانی که در سنگرها، در کنار تانک‌ها، در داخل جبهه با چه توجهی به خدا و با چه خلوصی کار می کنند، این‌ها البته زمینه این لطف الهی است.

بیانات در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۱۰

به امام بگویید پسرم فدای شما

شنیده نشد که خانواده شهیدی بی‌تابی و ناشکری کند. البته گریه کردن ایرادی ندارد؛ امّا ناشکری نکردند. برای خدا دادند و این، آن چیزی است که مردان بزرگ عالم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. زمانی من به مازندران آمدم. در یکی از شهرهای مازندران، بعد از سخنرانی، وقتی می خواستم سوار اتومبیل شوم، دیدم خانمی به اطرافیان اصرار می‌ورزد که با من صحبت کند. گفتم که بگذارند بیاید. خانم جلو آمد و گفت: پسر من در دست بعثی‌ها اسیر بود. همین چند روز قبل به من خبر دادند که او زیر شکنجه کشته شده است. شما که به تهران رفتید، از قول من به امام سلام برسانید و بگویید: پسر من فدای شما؛ من ناراحت نیستم.

این جمله را در همین مازندران - در بابل یا ساری، یادم نیست - خانمی به من گفت. وقتی در تهران مطلب را به امام گفتم، آن مرد با عظمت و با ابهّت و آن کوه صبر و حلم، چنان در هم و منقلب شد که تعجّب کردم!

بیانات در حسینیه «عاشقان کربلا» در ساری ۱۳۷۴/۰۷/۲۲

روزهای غمگین خرمشهر و آبادان

در اهواز آن روزهای اول جنگ و هفته‌های اول جنگ بعد از آنی که خرمشهر به وسیله دشمنان اشغال شده بود و آبادان در محاصره بود، و سرتاسر جزیره آبادان زیر آتش دشمن بود، بنده وقتی نگاه می کردم به نقشه جزیره آبادان و شهر خرمشهر مثل این که یک دست قوی، یک پنجه قوی این قلب من را به شدت می‌فشرد. توی اتاق کار ما - اتاق جنگ در آن محل جنگ‌های نامنظم - نقشه‌های گوناگونی بود. چون عملیات نامنظم و چریکی نسبت به آن منطقه آبادان انجام می‌شد، نقشه جزیره آبادان به طور کامل وجود داشت آن جا. هر وقت من چشمم به این نقشه می‌افتاد تمام روحم زیر فشار قرار می‌گرفت، از تصور این که خرمشهر عزیز و این خانه‌ها و این کوچه‌ها و این خیابان‌ها و این نخلستان‌ها زیر پای دشمن غاصب و متجاوز است. تمام فشاری که ما آن روز می‌آوردیم برای تجهیزات به مناسبت امیدی بود که داشتیم؛ متأسفانه هر چه می‌شنیدیم از آن‌هایی که اختیارات دست آن‌ها بود آیه یأس بود. عده‌ای باورشان شده بود که ما خرمشهر را از دست دادیم و معتقد بودند که باید بنشینیم با دشمنی که وارد خانه ما شده، مذاکره کنیم تا در سایه این مذاکره بتوانیم وجب وجب قدم قدم سرزمین‌های خانه خودمان را پس بگیریم. حالا چقدر طول می کشید خدا می‌داند....

بیانات در دیدار جمعی از مردم خرمشهر ۱۳۶۴/۰۸/۰۵

به توصیه امام عمل کردم و وصیت‌نامه‌ها را خواندم...

این وصیت‌نامه‌هایی که امام می‌فرمودند بخوانید، من به این توصیه ایشان خیلی عمل کرده‌ام. هر چه از وصیت‌نامه‌های همین بچه‌ها به دستم رسیده - یک فتوکپی، یک جزوه - غالباً من این‌ها را خوانده‌ام؛ چیزهای عجیبی است. ماها واقعاً از این وصیت‌نامه‌ها درس می گیریم. این جا معلوم می‌شود که درس و علم و علم الهی، بیش از آن چه که به ظواهر و قالب‌های رسمی وابسته باشد، به حکمت معنوی - که ناشی از نورانیت الهی است - وابسته است. آن جوان خطش هم به زور خوانده می‌شود، اما هر کلمه‌اش برای من و امثال من، یک درس راهگشاست و من خودم خیلی استفاده کرده‌ام. در بسیاری از موارد، به پدر و مادرشان می نوشتند که ما از این جا دل نمی کنیم؛ این جا بهشت است و زندگی این جاست. مثلاً در جواب این که مادرش نوشته بود پسرم! زودتر بیا، یا به ما خبر بده، می گوید اصلاً آن جا زندگی نیست؛ زندگی این جاست. این همان معنویت بود. وقتی معنویت هست، دل‌ها مجذوب آن می‌شود. وقتی دل‌ها مجذوب شد، نیروها به دنبال دل‌ها و اراده‌ها حرکت می کند. وقتی این طور شد، بزرگ ترین قدرت‌ها نمی‌توانند یک ملت را شکست بدهند. برادران! این واقعیت در ایران اتفاق افتاد؛ بزرگ ترین قدرت‌های دنیا نتوانستند ایران را شکست بدهند.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت ا... خامنه‌ای

جدول سخت [شماره ۱۶۱]

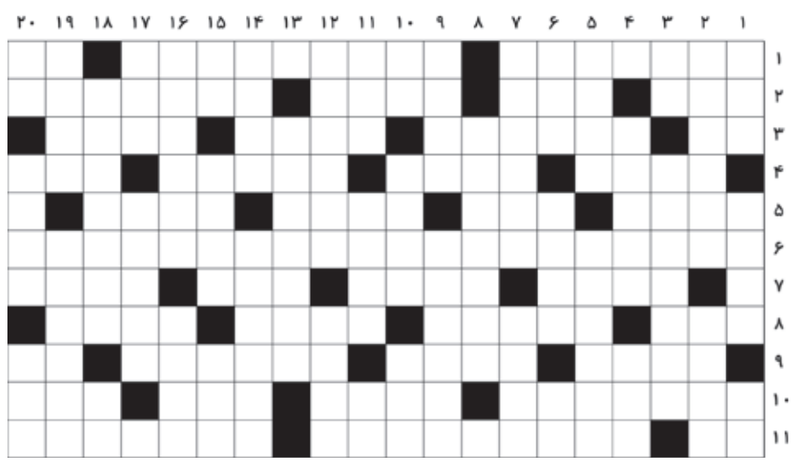
طراح جدول: بیژن گورانی

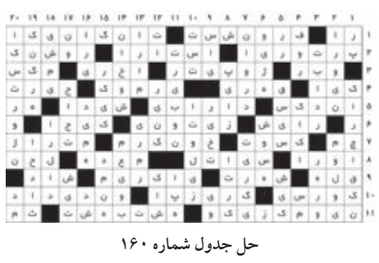
افقی

۱ - نقاش رمانتیک فرانسوی در قرن نوزدهم - عنوان شهر کرمان در زمان قاجاریه - روشنایی ۲ - توشه - حرص - کتاب مشهور سیدبن طاووس که رویکردی واقع گرایانه به ماجراهای کربلا دارد - معادل فارسی ارگانیسم ۳ - بله روسی - زیبایی شناسی - الهه اندیشه و هنر در اساطیر یونان - سخنور ۴ - راه فرار - دیگر ندارد - سال پرباران - از بندرسته ۵ - رودی در عراق - برنج شوشتری - چهار چوب دور تابلو - از وزارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران ۶ - طرفدار استقرار آزادی در کشورهای شرقی و ایجاد وحدت میان مسلمانان ۷ - ذبح کننده شتر - عمل فروبردن چیزی از حلق - از صور فلکی نیمکره جنوبی آسمان - شریف تر ۸ - چاشنی غذایی - لباس سنتی زنان ارمنستان - هر عمل زشت و ناپسند - سوره بیست و ششم قرآن ۹ - گروه تروریستی تکفیری - منت گذارنده - هر گیاهی که خاصیت پاک کنندگی دارد - نگاه خیره ۱۰ - از شهرهای مهم اسپانیا - متاع - بازی و سرگرمی - محنت ۱۱ - فتنه جو - رمانی نوشته جمال میرصادقی - جشن بزرگداشت آب در ایران قدیم.

عمودی

۱ - سارق - سحر و جادو - کاکل اسب ۲ - ناشناخته - اداره کننده ۳ - رودی در فرانسه - طرفدار اصلاحات و دگرگونی‌های اساسی در جامعه ۴ - امیدواری - بنده ۵ - نویسنده فرانسوی کتاب قرارداد اجتماعی - عضو محاکم عالی ۶ - واحد اندازه گیری اختلاف پتانسیل الکتریکی - مفید و موثر - حرف انتخاب ۷ - میانه روی - رمزها ۸ - تکیه گاه دوتکه محورهای گردنده ۹ - گوشه‌ای در دستگاه ماهور - پایتخت زامبیا ۱۰ - نفس بلند - رنجش و آزردگی - زندان مسعود سعد سلمان ۱۱ - جایز - هریک از بخش‌های مجزای یک مجموعه - مردار ۱۲ - پرت شدن از بالا به پایین - حد معین از چیزی ۱۳ - ایالتی در آمریکا ۱۴ - پایه - حایل در مقابل خطر ۱۵ - ضمیر حداقل دونفره - داخل - از شهدای نامی کربلا ۱۶ - گلی خوشبو سمی - سمیع ۱۷ - برنامه تلویزیونی عادل فردوسی‌پور - از قالب‌های شعر فارسی ۱۸ - دستگاه مرکزی خنک کننده هوا - مجرای خون ۱۹ - برخورد ناگهانی - شرح و تفصیل بسیار ۲۰ - صوت شگفتی - همدم و مونس - گل ته حوض.





حل جدول شماره ۱۶۰

جدول متوسط [شماره ۶۹۳۸]

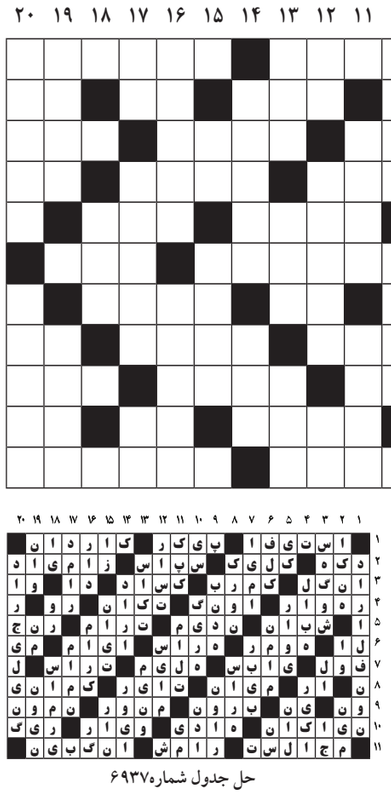
طراح جدول: مریم احمدی

افقی:

۱ - ادامه - وسیله‌ای برای اندازه گیری اختلاف پتانسیل الکتریکی - نوآوری ۲ - دریا - علامت مفعولی - ازبیماری‌های پوستی - واژه‌ای برای بیان آرزوها - مساوی عامیانه - من و شما ۳ - نوبت بازی - اندوه - مدافع فوتبال - سمبل - آخرین سوره قرآن کریم ۴ - حرص - مال - نسل - رسوم - برهنه ۵ - بازاری - کلام معتبر - بشقاب بزرگ - شریعت ۶ - پایتخت اروپایی - نمایشنامه نویس شهیر ایرلندی - نصف ۷ - سرما - واجد - رطوبت - نامی زنانه به معنی پاکدامن ۸ - سست - خواب - پشتیبان - صحرای مصر - گیسو ۹ - مقعر - بی ثمر - به دنیا آوردن - ثروتمند - فتنه ۱۰ - صدای زنبور - تصدیق ایتالیایی - خشک - کال - رها - اسب آذری ۱۱ - تسمه - چیره شدن - در دوره صفویه مسئول برقراری نظم و امنیت شهر بود

عمودی:

۱ - ملاقات - بدگمان ۲ - ستون دین - واجب ۳ - چین وچروک پارچه ۴ - واحد سطح - تمرین عملیات نظامی - دشنام ۵ - شیرابه گیاهی - نیزه کوچک ۶ - خبر دادن و آگاه ساختن - حرف دهن کجی ۷ - اسلحه کمری - توده ابرمانند ۸ - پندار - شهری در مازندران - سود حرام ۹ - قدم یکپا - اندرزها - چاشنی دوسویه ۱۰ - خاک - برنج فروش ۱۱ - پیشکش - پیامبر نقاش ۱۲ - تنها - شباب - حرکت اسب در شطرنج ۱۳ - قسمتی از پا - چرک - زنگ ۱۴ - تصویر - از خونخواران ۱۵ - اسم ترکی - منشی ۱۶ - ظلم - خوردن ۱۷ - خیس - مستمند - درون ۱۸ - دستیابی ۱۹ - احصائیه - گلی نرم که با آن جرزهای آجر را می گیرند ۲۰ - حقیقت - فرکانس



حل جدول شماره ۶۹۳۷